

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلاه والسلام على سيدنا و نبينا ابى القاسم المصطفى محمد و على اهل بيته الطيبين الطاهرين و اللعن على اعدائهم اجمعين

در آستانه سالروز موالید مبارکه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله و امام صادق علیه السلام هستیم که این مناسبات را خدمت شما فضلاء تبریک و تهنیت عرض میکنم.

کلام در این بود که قضاوت صغیر ممیز چه حکمی دارد؟ و گفته شد ممکن است به برخی از اطلاقات ادله، برای اثبات جواز تمسک شود. و از جمله آنها مقبوله عمر بن حنظله بود که متن حدیث بیان شد و در سلسله سند آن عرض کردیم که جناب محمد بن یحیی و محمد بن الحسین هر دو ثقه هستند و نسبت به محمد بن عیسی تردید بود بین محمد بن عیسی الاشعری و محمد بن عیسی بن عبید یقطین. که اگر مراد محمد بن عیسی الاشعری باشد ثقه است اما اگر مراد محمد بن عیسی بن عبید یقطین باشد هم موثق و هم مضعف داشت که منشا تضعیف او مبنای ابن ولید بود که ما قبول نکردیم. بنابر این از جهت این راوی هم تردیدی نداریم. نسبت به داوود بن الحصین عرض شد که تضعیف او به جهت واقفی بودن بود که به حیث مبنا اخلاقی به وثاقت او نمیشود.

عمر بن حنظله:

در رجال نجاشی، علامه و شیخ طوسی توثیقی ندارد ولی مرحوم شهید ثانی در کتاب الرعایه ایشان را توثیق کرده است.

برای توثیق ایشان مؤیداتی را ذکر کرده اند و با توجه به این که این مقبوله از جهات زیادی به کار می آید و نباید از حیث اسناد ابهامی در آن وجود داشته باشد مؤیدات را بیان میکنیم:

مؤید 1: تأییدی که در روایت امام صادق علیه السلام نسبت به خود این شخص وارد شده است: کافی جلد 3 صفحه 275 که مضمونش این است: که ابن حنظله بر ما دروغ نمی بندد که حکایت از این دارد که این شخص نزد امام مورد اطمینان است اما برای این که این حدیث بتواند مؤید عمر بن حنظله باشد باید سنداً تمام باشد اما در سند این حدیث یزید بن خلیفه قرار دارد که باعث ضعیف این روایت می شود پس روایت ضعیف نمیتواند موجب اثبات وثاقت عمر بن حنظله باشد. اما در مباحث رجالی گاهی جهات دیگری به تأیید روات نقل میشود مثل اینکه کسی از اصحاب اجماع یا مشایخ از آنها روایت نقل کنند یا اکثر روایتی که اجلاء اصحاب داشته باشند. که نسبت به یزید بن خلیفه این حرف مطرح است یعنی اگر چه توثیق ندارد ولی صفوان که از اصحاب اجماع است از او نقل روایت کرده و ثانیاً اجلاء (شخصیتهای بزرگ روایی) از او روایت نقل کرده اند هرچند از اصحاب اجماع نبوده اند. پس حدیث نسبت به یزید بن خلیفه مقبوله تلقی میشود و بالنتیجه بر مبنای روایتی که عرض شد وثاقت عمر بن حنظله درست میشود.

مؤید 2: روایتی که در تهذیب جلد 3 صفحه 16 که امام صادق علیه السلام خطاب به عمر بن حنظله میفرمایند: انت رسولی الیهیم یعنی حضرت عمر بن حنظله را پیغام رسان به سوی دیگران قرار داده اند، و انسان تا شخصی را موثق نداند او را حامل پیام قرار نمیدهد پس حضرت او را موثق می دانسته اند. سند حدیث مورد خدشه قرار نگرفته است اما ممکن است به دلالت اشکال شود که صرف رسول امام بودن دلالت صریح بر وثاقت ندارد که در جواب میگوییم که لازم نیست صریحاً دلالت کند و دلالت فی الجمله کفایت میکند چون کلام در مؤید بودن است نه دلیل بودن.

موید 3: اجلاء از عمر بن حنظله روایت نقل کرده اند مثل زراره و محمد بن ابی عمیر، که این بزرگان از هر کسی روایت نقل نمیکنند.

موید 4: روایتی که در کافی جلد 8 صفحه 275 است که امام صادق علیه السلام خطاب به عمر بن حنظله فرمودند
یا عمر لا تحملوا علی شیعتنا و ارفقوا بهم فان الناس لا یحملون ما تحملون...

در توضیح این روایت مطالبی باید عرض شود: اولاً مناهج شیعه وقتی مورد مطالعه قرار میگیرد گاهی گفته میشود که ما باید مناهج شیعه را از زمان عصر حضور ائمه حساب کنیم (عصر غیبت صغری تا برسد به مدرسه شیخ اعظم و محقق وحید بهبهانی تا...) که بعضی استبعاد و استعجاب میکنند که بررسی کردن این مناهج اجتهادی در زمان حضور معصوم چه وجهی دارد؟

جواب؟ اولاً مجتهدین زمان معصوم علی ضربین: 1- مجتهدینی که مشرب کلامی داشتند که به غیر از حدیث مباحث عقلی و کلامی را دخیل می کردند 2- مجتهدینی که فقط بر اساس روایت حکم میکردند که این گروه مجتهدین بعضاً گروه اول را تکفیر میکردند. در حالی که هردو از پیروان ائمه علیهم السلام بودند.

ثانیاً اعتقاد خود اینها به ائمه علیهم السلام یکسان نبوده است. گاهی بعضی از اصحاب امام را به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله قبول داشته اما در مسائل شرعی از امام میخواستند که اجتهاد کند و جواب دهند یعنی امام بگوید لان الله تعالی قال فی محکم کتابه کذا و کذا و این که امام حجت من عند الله باشند را قبول نداشتند و حتی در عصمت و علم غیب هم مختلف فکر میکردند.

با توجه به این نکته امام که میفرمایند ای عمر به شیعیان سخت نگیرید یعنی اگر تو چیزی را فهمیدی این طور نیست که همه بفهمند، از این فهمیده میشود که ابن حنظله از نظر امام اهل فهم و تعمق و استدلال است که مردم دیگر اینها را نمی فهمند یعنی له رتبه من الرواتب و شان من الشئون و مثل بعضی از شیعیان لازم نبود که امام علیه السلام حدیث را به نحو معنعن برایش نقل کنند. روزی امام صادق علیه السلام در جلسه درس فرمودند

قال رسول الله صلى الله عليه وآله، که به امام اشکال گرفتند که چرا سند حدیث را نقل نمیکنید؟ و امام در جلسه بعد فرمودند قال الله تبارک و تعالی. یعنی ما خاندانی نیستیم که از ما سند بخواهید. این یعنی فرموده امام صادق علیه السلام بر ما حجت شرعی است. صرف نظر از اینکه از کجا فرموده باشند.

به عبارت دیگر دلیل عبارت است از:

- 1- دلیل اقتناعی: مثل این که امام صادق علیه السلام بفرمایند قال الله تبارک و تعالی که برای من شیعه که اعتقاد به عصمت دارم دلیل اقتناعی است ولی خصم را ساکت نمیکند چون برهان نیست.
- 2- دلیل برهانی: دلیلی که خصمین به آن ملتزم هستند، مثلاً آیات قرآن و روایات نبوی که هم شیعه و هم اهل تسنن به آن اعتقاد دارند
- 3- دلیل اسکاتی: دلیلی که خصم به آن ملتزم است ولی ما ملتزم نیستیم و برای ساکت کردن خصم بیان شده است.

حال توصیه امام صادق علیه السلام به ابن حنظله این است که با بعضی از شیعیان ما که حرف میزنید به نحو برهان حرف بزن نه به نحو اقتناعی و نه چیزهایی که تو پذیرفته ای و آنها نپذیرفته اند و چه بسا حرف حضرت بیان این باشد که در جامعه اسلامی و خصوصاً بین خود شیعیان اختلاف درست نشود. علی ای حال امام علیه السلام به ابن حنظله میفرمایند هر چیزی را که خودت بلدی که آن مراتب بالای کلامی و مطالب دقیق است که فهم عمومی طاقت آنها را ندارد را لازم نیست بیان کنی و آنها را بگذار برای اهلش باشد که معلوم میشود ایشان نزد امام انسان برجسته ای بوده است. که روی این مبنا، این هم یک مؤید برای عمر بن حنظله است.

باتوجه به این مؤیدات در مجموع وثاقت عمر بن حنظله ثابت میشود و بر همین اساس وقتی نظرات حضرات فقها مثلاً مرحوم امام را ملاحظه میکنیم، ایشان در کتاب بیعشان جلد (2 صفحه 638) میفرمایند: علی الأقل این هست که این حدیث به حیث سند حسنه است والا باید گفت که موثقه است، و همچنین مرحوم شیخ انصاری در کتاب مکاسب و میرزای نایینی در منیه الطالب و محقق اصفهانی در بحوث فی الأصول و حاشیه المکاسب و دیگر اعلام

از این حدیث به مقبوله تعبیر کرده اند و معنای مقبوله این است که با فن رجال و بحث و مباحثه اعتبارش حاصل میشود هرچند با نظر اول مشکل داشت. مرحوم سید خویی (رض) هم که ابتدائاً در مقبوله بودن این روایت تردید دارند متعاقباً در المستند که شرح عروه است در کتاب الصوم جلد 2 صفحه 88 از حدیث تعبیر به مقبوله عمر بن حنظله کرده اند لذا فقهای ما با حدیث تعامل حدیث صحیح کرده اند که به نظر میرسد در حقیقت اگر داوود بن الحصین در سند حدیث نبود حدیث صحیحه بود چون داوود بن الحصین واقفی است پس حدیث موثق است و علی المبنا که واقفی بودن محل نیست بنابراین اعتبار سندی حدیث تمام است.

دلالت حدیث:

ظاهراً دلالت حدیث بر مدعا ثابت نیست چون لفظ «من کان» که در حدیث آمده و میخواستند اند از اطلاق آن استفاده کنند و بگویند اطلاق لفظ «من» برای اثبات قضاوت صغیر نیز استفاده میشود ولی این استدلال از جهاتی قابل قبول نیست چون أخذ به اطلاق اولاً منوط به فقدان منشأ انصراف است یعنی مثلاً اگر من به شما بگویم شخصی را بین خودتان حکم قرار دهید شما هیچگاه به ذهنتان خطور نمیکند که یک بچه 9 ساله را حکم قرار دهید لذا در مورد غیر صغیر انصراف در ذهن است. و ثانیاً در احادیث مشابه مثل مشهوره ابی خدیجه لفظ رجل آمده است، (ینظران الی رجل منکم) و رجل ظهور در مرد بالغ دارد.

بالاخره این که منصب قضاء که از مناصب خطیره است و ما در مورد صغیر گفتیم که در مسائل خودش حق مداخله ندارد در حالی که گفته میشود الناس مسلطون علی اموالهم ولی در مورد صغیر گفته میشود لایجوز ان یشتری لنفسه چگونه میتوان گفت یجوز أن یشتری من قبل الناس ولایتا عنهم. پس به طریق اولی کسی نمیتواند قائل به جواز قضاوت او شود

لذا اطلاق حدیث بر مدعایی که مدعی می خواست ثابت کند ثابت نیست چون أخذ به اطلاق ثابت نیست ضمن این که در معنا کردن روایات باید فهم عرفی مخاطب را هم در نظر بگیریم و مخاطب از کلام امام علیه السلام نمی فهمد که امام در مقام بیان این بوده که هر شخصی ولو صغیر و مجنون و فاسق میتواند قاضی باشد. و این که امام

عليه السلام در مقام بيان شرايط قاضی نيستند و امام ميخواهند بگويند كه قاضی كه شما انتخاب ميكنيد از حكومت طاغوتي بني اميه و بني عباس نباشد و از خودتان باشد.

والحمد لله رب العالمين

مقرر: سيد حسن استاد